

خاطرات مریم عباسی در محله پورسینا با ایام مدرسه، بازیگوشی و طعم‌های ماندگار عجین شده است

هفت سنگ در «بازه‌شیخ»

محله‌گردی

○ سال ۷۹ به این محله نقل مکان کردیم و من بلافاصله در مدرسه مشغول تحصیل شدم. دبستان شکوفه‌های انقلاب، که آن زمان نامش استقلال بود، تنها مدرسه ابتدایی این محدوده به شمار می‌رفت. هر کلاس حدود ۳۵ دانش‌آموز داشت و ما به سختی روی نیمکت‌ها جا می‌شدیم.



ایستگاه اول

سحر نیکو عقیده مریم عباسی بیشتر از سی سال است که در محله پورسینا زندگی می‌کند. ۹ سال بیشتر نداشت که همراه خانواده از محله مصلی به اینجا کوچ کردند. آن زمان، محله هنوز شکل امروزی را نداشت و خبری از بافت تودرتوی خانه‌ها و معابر شلوغ نبود. در هر کوچه دوسه خانه بیشتر ساخته نشده بود و تا چشم کاری می‌کرد، زمین خالی و خاکی در اطراف دیده می‌شد. خاطرات کودکی مریم عباسی به کوچه پس‌کوچه‌های پورسینا گره خورده است. این خاطرات، پشت نیمکت‌های چوبی مدرسه «شکوفه‌های انقلاب» شکل گرفت، با طعم گوجه سبزهای ترش و خوشمزه‌ای که بعد از مدرسه از گاری فروش‌های سرچهارراه می‌خرید. بعدها او به یکی از اعضای فعال فرهنگی محله تبدیل شد. همچنین عضویت فعال بسیج پایگاه بنت الهدی، شورای قرارگاه محله کرامت و رابط مشاور قرارگاه ازدواج آسان، مسئولیت‌های اجتماعی او بوده‌اند. مریم خانم انگیزه این فعالیت‌ها را پیشرفت و آبادانی محله کودکی‌اش می‌داند.

ایستگاه دوم

○ درست رو به روی مدرسه، جایی که حالا چند مغازه، آرایشگاه و دفتر املاک ساخته شده است، آن زمان فقط دو گاری چوبی بود پراز گوجه سبز، تخمه. هنوز خبری از این تعداد مغازه نبود و ما بچه‌ها بعد از تعطیلی مدرسه دورگاری‌ها جمع می‌شدیم، خوراکی می‌خریدیم و تارسیدن به خانه، در راه می‌خوردیم.



ایستگاه سوم

○ دوره راهنمایی را در مدرسه فائزه، در پورسینای ۳۰ گذراندم؛ مدرسه‌ای که حالا با نام دبیرستان سمیه شناخته می‌شود. از آن سال‌ها هم خاطرات بسیاری در ذهنم مانده است. دختر عمه‌هایم هم در همان مدرسه درس می‌خواندند و ما حسابی شیطنت می‌کردیم. یادم است تقریباً هر جلسه، معلم از دست شلوغ‌کاری‌های ما کلافه می‌شد.



ایستگاه چهارم

ایستگاه پنجم

○ در گذشته، مرکز بهداشت در میانه کوچه پورسینای ۵ قرار داشت؛ جایی که حالا به یک گاراژ بزرگ مصالح فروشی تبدیل شده است. یادم است برای واکسن دوران دبستان، مادرم من را به همان مرکز برد. آن قدر از آمپول می‌ترسیدم که کل مسیر خانه تا مرکز بهداشت را گریه می‌کردم.



○ آخرین ایستگاه اتوبوس پورسینا در پورسینای ۳۰ قرار داشت و بعد از آن، تا چشم کاری می‌کرد، زمین خالی و خاکی دیده می‌شد. آن زمان، محله ما دبیرستان نداشت و من همه سال‌های دبیرستان، صبح‌ها خودم را به همین ایستگاه می‌رساندم. تعداد اتوبوس‌ها خیلی کم بود و اگر از یکی جا می‌ماندم، باید حدود چهل دقیقه منتظر رسیدن اتوبوس بعدی می‌شدم.



○ خانه مادر انتهای کوچه پورسینای ۵۱ قرار داشت؛ البته آن زمان، نام این محله پورسینا نبود و به آن «بازه‌شیخ» می‌گفتند. خانه ما آخرین خانه کوچه بود و بعد از آن، زمین‌های کشاورزی شروع می‌شد. تفریح ما بچه‌های محل این بود که در کوچه، هفت سنگ و یک قل دو قل بازی کنیم.



ایستگاه ششم